

سان خوان دلاکروز

- مردم متوجه نیستند که می توانند، هر وقت که بخواهند، هر چیزی را که بخواهند در زندگی رها کنند - به همین سادگی.
- آدم میتواند موافقت همه چیزهای اطرافش را به دست آورد.

- برای هر کاری که انجام می دهیم فقط یک چیز واجب است و آن هم روح است. آدم بدون روح هیچ کاری نمی تواند بکند.

- فقط دو راه وجود دارد: یا ما همه چیز را مسلم و واقعی و قطعی می پنداریم و یا نقطه نظر مخالف را انتخاب می کنیم. اگر پیشنهاد اول را بپذیریم به ملالی کشنده از دنیا و از خودمان می رسیم. با انتخاب راه دوم که لازمه اش محو کردن تاریخچه شخصی است فضای مه آلودی در اطراف خود ایجاد می کنیم. حالت اسرار آمیز و فوق العاده ای است. هیچکس نمی داند خرگوش از کجا بیرون خواهد آمد. حتی خودش.

هنگامی که هیچ چیز مسلم و قطعی نیست، ما همیشه گوش به زنگ خواهیم بود و همیشه آماده رفتن هستیم. اگر انسان نداند که خرگوش پشت کدام بوته پنهان شده هیجان انگیزتر است تا اینکه طوری رفتار کند که انگار همه چیز را میداند.
- دنیای اطراف ما بی نهایت مرموز است و به آسانی اسرارش را فاش نمی کند. تا هنگامی که تو معتقد باشی که مهمترین چیز عالم هستی، نخواهی توانست دنیای اطرافت را واقعاً دریابی. مانند اسبی خواهی بود با چشم بند، فقط خودت را خواهی دید، جدا از همه عالم.

- دنیای اطراف ما اسرار آمیز است. انسانها بیش از دیگر چیزها ارزش ندارند و هنگامی که گیاهی با ما سخاوتمند است باید از او تشکر کنیم، اگر نه ممکن است نگذارد برویم.

- مسأله نزدیک بودن مرگ، ترسها و دلواپسی های ما را پوچ و بیهوده جلوه می دهد.

- وقتی انسان تصمیم می گیرد کاری را انجام دهد باید با تمام وجود آن را بپذیرد و انجام دهد و مسئولیت تام و تمام آنچه را می کند بپذیرد. کاری که میکند مهم نیست، اول باید بداند چرا آن کار را می کند و آنوقت باید هر چه را که برای انجام آن لازم است، بدون کوچکترین تردید و کمترین پشیمانی بپذیرد.

- دوست من، در دنیائی که مرگ شکارچی آن است، فرصتی برای تأسف و شک نیست. فقط برای تصمیم گرفتن وقت هست.

- مسئولیت تصمیمی را پذیرفتن، یعنی آماده بودن برای مردن در راه آن تصمیم. خود تصمیم مهم نیست. هیچ چیز جدی تر از چیز دیگر نیست. متوجه نیستی که در دنیائی که مرگ شکارچی آن است، تصمیم بزرگ و کوچک وجود ندارد؟ فقط

تصمیم‌هایی است که در برابر مرگ گریز ناپذیرمان می‌گیریم.

- لازمه شکارچی بودن دانستن چیزهای بسیار است: لازم است که شخص بتواند دنیا را به چندین طریق ببیند. برای

شکارچی بودن باید با همه چیز در توافق کامل بود، وگر نه شکار به وظیفه نادلپذیری تبدیل می‌شود.

- یک شکارچی خوب طریقه اقدامش را هر چند بار که لازم باشد تغییر می‌دهد. یک شکارچی نباید که فقط عادات طعمه

هایش را بشناسد. او باید بداند که روی زمین نیروهائی هست که انسانها و حیوانات و هر موجود جاننداری را هدایت می‌کنند.

قدرتهائی که زندگی و مرگ ما را در دست دارند.

- انسان باید مسئولیت این زندگی را بپذیرد. زندگی در دنیائی شگفت‌انگیز.

- آدمهای خوشبخت، آدمهائی هستند که نسبت به حقیقت آنچه انجام می‌دهند بسیار دقیق هستند. خوشبختی آنها در این

است که با علم کامل به اینکه فرصت ندارند عمل میکنند. در نتیجه اعمال آنها از اقتدار بخصوصی برخوردار است. هر عملی

قدرتی دارد. مخصوصاً وقتی کسی که آنرا انجام می‌دهد می‌داند که این آخرین نبردش در روی زمین خواهد بود. در اقدام

به عمل با علم به اینکه این عمل می‌تواند آخرین نبرد ما در روی زمین باشد، خوشبختی شگفت و درخشانی وجود دارد.

- دوست من تو وقت نداری. این بدبختی انسان است. هیچیک از ما وقت کافی نداریم و در این دنیای ترسناک، در این

دنیای اسرار آمیز، تداوم تو هیچ معنائی نمی‌تواند داشته باشد. تداوم تو فقط موجب بزدلی تو می‌شود. اعمال تو نه اقتدار

دارد، نه نفوذ و نه قدرت مجبور کننده اعمال فردی را که می‌داند دست به آخرین مبارزه اش در روی زمین میزند. به عبارت

دیگر، تداوم تو، نه تو را خوشبخت می‌کند و نه نیرومند.

- ذهنیت را روی آنچه تو را به مرگت می‌پیوندد متمرکز کن. بدون کمترین افسوس، بدون کوچکترین غم، بدون کوچکترین

نگرانی ذهنیت را روی این مطلب متمرکز کن که وقت نداری، و بگذار اعمالت در نتیجه آن انجام شوند، بگذار هر کدام از

اعمالت آخرین نبرد تو در روی زمین باشد. فقط در این شرایط است که اعمالت از اقتدار کامل برخوردار خواهند بود. در غیر

این صورت تا زمانی که زنده باشی بزدلانه عمل خواهی کرد.

- اگر باید بمیری، برای بزدلی فرصت نداری. چون بزدلی موجب می‌شود که به چیزهائی چنگ بیندازی که فقط در اندیشه

ات وجود دارد. این چنگ انداختن تو را تسلی می‌دهد ولی فقط تا هنگامی که آرامش برقرار است. زیرا وقتی که دنیای

ترسناک، دنیای اسرار آمیز دهانش را برای تو خواهد گشود - همانطور که برای هر یک از ما می‌گشاید - متوجه خواهی

شد که طریقه رفتارت اصلاً قابل اطمینان نبوده است. بزدلی مانع می‌شود آنچه را به عنوان انسان برای ما مقدر شده

بشناسیم و مورد بهره برداری قرار دهیم.

- مرگ در انتظار ماست و آنچه در این لحظه انجام می دهیم شاید آخرین نبرد ما در روی زمین باشد. اگر می گویم نبرد برای این است که واقعاً هر عملی یک مبارزه است. اغلب افراد بدون مبارزه و بدون اندیشه، اعمال مختلفی انجام می دهند، بر عکس، یک شکارچی نخست در باره هر عملی قضاوت می کند و چون علم کامل به مرگ خود دارد، از روی بصیرت کامل اعمالش را انجام می دهد. درست مثل اینکه هر عمل او آخرین مبارزه اوست. فقط احمقها رجحان شکارچی را بر هموعانش نمی بینند. کاملاً طبیعی است که آخرین نبرد یک شکارچی در روی زمین، شایسته ترین اعمالش باشد. به این ترتیب او مسرور می شود و لذت می برد و این امر وحشت او را زایل می کند.
- یک جنگجو باید کامل باشد تا بتواند با قدرتهائی که شکار می کند، معامله کند.
- آنچه در دنیا از همه دشوارتر است انتخاب کردن و عهده دار شدن منش و شخصیت یک جنگجوست. غمگین بودن، شکایت کردن و خود را کاملاً موجه و محق دانستن هیچ فایده ای ندارد. به هیچ دردی نمی خورد که فکر کنیم دیگران ما را آزار می دهند. هیچ کس به کسی کاری ندارد، مخصوصاً به یک جنگجو.
- انسان می تواند به ماورای محدودیتهای خود برود، به شرط آنکه رفتار مناسبی داشته باشد.
- یک جنگجو خود منش خویش را می آفریند. ما برای همه اعمالمان نیاز به رفتار جنگجو داریم. اگر نه دچار انحراف و زشتی می شویم. زندگی بدون چنین رفتاری عاری از اقتدار است.
- یک جنگجو مانند یک شکارچی همه چیز را محاسبه می کند. معنی کنترل کردن همین است. ولی وقتی همه چیز را محاسبه کرد، اقدام می کند. خود را رها می کند و این توکل است. یک جنگجو برگی در باد نیست. هیچکس نمی تواند او را به کاری وادار کند. هیچ کس نمی تواند علیه او یا علیه قضاوت تأمل شده او اقدامی کند. یک جنگجو در زندگی خودش جا می افتد و به بهترین نحو ممکن زندگی میکند.
- یک جنگجو ممکن است جریحه دار شود ولی مکدر نمی شود. برای یک جنگجو تا وقتی که خودش رفتار صحیحی دارد هیچ چیز برخوردارنده ای در اعمال هموعانش وجود ندارد.
- مانند یک جنگجو رفتار کردن کار ساده ای نیست، یک انقلاب است.
- یکی از هنرهای جنگجو اینست که دنیا را به دلیل ویژه ای در هم شکند و آنگاه آنرا دوباره بسازد تا بتواند به زندگی ادامه بدهد.
- تجربه شخصی به من آموخته است که برای اینکه در دنیای اقتدار، انسان بتواند خودش باشد، باید سراسر زندگی را مبارزه کند.

- یک جنگجو هرگز به اقتدار پشت نمی کند بی آنکه تقاص الطافی را که به او شده پس بدهد.

- مسئله این نیست که تو برای جسمت چه کارهائی میکنی، مسئله اینجاست که با آن چه کارهائی نمیکنی.

- اقتدار به هیچکس تعلق ندارد. برخی از ما می توانیم آنرا به دست آوریم، به برخی دیگر مستقیماً داده می شود. برای

افزایش اقتدار باید اقتدار را در راه کمک به شخص دیگری که می خواهد اقتدارش افزایش یابد، به کار برد.

- من می توانم از اقتدار شخصی خودم، هر طور که مایل باشم و برای هر کاری که بخواهم استفاده کنم. ولی هنگامی که

می خواهم آنرا مستقیماً به کسی بدهم، فقط در صورتی به درد می خورد که آن شخص آنرا در راه جستجوی شخصی اقتدار

به کار گیرد.

- هر کاری که فرد می کند وابسته به اقتدار شخصی اش می باشد. به همین دلیل شاهکارهای فردی که سرشار از اقتدار

است برای آنکس که اقتدار ندارد، باور نکردنی است.

- یک جنگجو باید مطمئن باشد که هر چیز در جای خودش قرار گرفته است. نه از این رو که حتماً از ماجرائی که در پیش

رو دارد زنده بیرون خواهد آمد، بلکه به این دلیل که این طرز رفتار، لازمه رفتار بی نقص اوست.

- به اقتدار شخصی خودت اعتماد کن. این تنها چیزی است که در این دنیای اسرار آمیز داریم.

- یک جنگجو طوری اقدام می کند که انگار خوب می داند چه خواهد کرد. در حالیکه از حقیقت چیزی نمی داند.

- یک جنگجو اگر به اقتدار شخصی خود اعتماد داشته باشد، رفتار بی نقصی خواهد داشت، خواه این اقتدار بی مقدار باشد،

خواه قابل ملاحظه.

- تنها یک راه برای آموختن وجود دارد، و آن تجربه کردن است. از اقتدار صحبت کردن به هیچ دردی نمی خورد. اگر می

خواهی بدانی اقتدار چیست و اگر می خواهی آنرا به دست آوری، باید خودت به همه چیز یورش ببری و آنها را برانگیزی. راه

شناخت و اقتدار بسیار سخت و طولانی است.

- راز یک جسم مقاوم در آنچه برایش انجام می دهی نیست، بلکه در آن چیزهائی است که برایش انجام نمیدهی. کلید اقتدار

در نکردن آن چیزی است که می توانی انجام دهی.

- آسایش و آرامش کیفیتی است که انسان باید بوجود آورد. کیفیتی که شخص باید بشناسد تا به جستجویش برخیزد. آسایش

هدفی است که باید به طور ارادی دنبال کرد.

- هر چیزی در دنیا بیش از آن است که می نماید.

- این دنیای توست. تو متعلق به این دنیا هستی و این دنیا میدان شکار تو هم هست. هیچ راهی برای فرار از عمل دنیا

نیست. پس یک جنگجو دنیا را تبدیل به میدان شکار می کند. به عنوان یک شکارچی یک جنگجو می داند که دنیا برای خدمت کردن ساخته شده است. بنابراین او از همه چیز آن استفاده می کند. یک جنگجو مانند یک دزد دریائی بی هیچ ملاحظه ای آن چه را که می خواهد می گیرد و از هر چه می خواهد استفاده می کند. با این تفاوت که یک جنگجو از اینکه خودش هم مورد استفاده و تصاحب قرار گیرد، هیچ ناراحت و متعجب نمی شود.

- وقتی جنگجو با حریف خود روبرو می شود، اگر این حریف یک انسان عادی نباشد، جنگجو باید مقاومت کند. این تنها چیزی است که او را روئین تن میکند. هنگامی که یک جنگجو می خواهد در رابطه با هموعانش، یعنی انسانها، اقدامی بکند از عمل استراتژیک استفاده می کند. و در این عمل نه پیروزی وجود دارد و نه شکست. فقط عمل و اقدام وجود دارد. عمل استراتژیک، یعنی اینکه انسان در اختیار دیگران نباشد .

- برای سالک بودن انسان باید شیفته باشد، یک انسان شیفته علائق دنیوی دارد و چیزهای ارزشمندی برایش وجود دارد، حداقل به مسیری که می رود معتقد است. و روزی او باید شیفتگی خود را رها کند و خانه اش را، ملتش را، و همه زیبایی هائی را که مورد علاقه اش بودند.

- تنها زنگی و پرنده ای سکوت را می شکنند

- گوئی با غروب خورشید سخن می گویند

- سکوتی زرین، بعد از ظهری بلور آجین

- خلوصی سرگردان درختان آرام را به رقص وامی دارد

- و فراسوی این همه

- رودخانه ای روشن به خواب میبیند که

- مرواریدها را درمی نوردد

- رها میشود

- و در بیکرانها جاری.....